

## جلسه ۹۵ ؛ آغاز مباحث حج و امارات

Saturday, May 19, 2018

10:22 PM

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»

امروز به لطف خدا وارد مبحث حج و امارات می شیم که در واقع آغاز قسمت دوم از مباحث اصوله. قسمت اول مباحث الفاظه که به پایان رسید.

مقصد ششم (حج و امارات)، مقصد هفتم (اصول عملیه) و مقصد هشتم (تعارض ادله) به هم پیوسته اند. در واقع یه هویت دارند همانطور که مقاصد قبلی (مباحث الفاظ) هم یک هویت داشتند، این سه مقصد آینده هم یه هویت دارند. همه ی اینا تمرکز دارند روی بحث از منبع و منابع. یعنی می خوایم تو اصول یاد بگیریم که وقتی می ریم تو فقه می تونیم به چه منابعی استدلال کنیم؟ آیا به قرآن می شه استدلال کرد؟ نمی شه؟ به احادیث می شه؟ نمی شه؟ اجماع؟ عقل؟ قیاس؟ استحسان؟ خیلی چیزها هست که گفته شده می شه به اینا استدلال کرد. مثلاً به عرف می شه استدلال کرد یا نه؟ مثلاً بگیم تو یه جامعه ای دست دادن زن و مرد نامحرم عرف شده بگیم چون عرف شده پس می شه استدلال کرد؟ چه کسی می خواد تعیین کنه که منابع دین چیا هست؟ دین از کجاها می جوشه؟ ما از کجا باید دین، احکام دین فقه رو یاد بگیریم؟ این سه تا مقصد تمرکزش روی یک کلمه است، منبع، البته با تفصیلی که داره. اولاً صحبت سر اینه که آیا یه چیزی منبع هست یا نه؟ مثلاً قرآن منبع هست یا نه؟ اخباریون با تقریری که دارن می گن قرآن منبع نیست! یه بحث اینه که اگه می شه به اینا استناد کرد؟ اگه می شه چرا می شه؟ یا اگه نمی شه چرا نمی شه؟ این بحث ثبوتی. یه بحث اثباتی هم داریم. که مثلاً می دونیم می شه به روایات استناد کرد ولی دقیقاً به کدوم روایات؟ چجوری اون روایاتو اثباتاً و طریقاً کشف کنیم و به دست بیاریم؟ آیا به هر روایتی می شه استناد کرد؟ می گیم نه. می گیم اگه یه سری شرط ها رو داشته باشن می شه بهشون استناد کرد. درباره ی این شرط ها که چجوری ما احراز می کنیم هم صحبت می شه.

چی شد سه تا مقصدش کردن؟ مقصد ششم شد حجج و امارات، مقصد هفتم شد اصول عملیه و مقصد هشتم شد تعارض ادله، با این که کلش حول یه هویت صحبت می کنه؟ این جدا شدن یه سیر تاریخی داره که این مقاصد از هم جدا شد. ولی اجمالا بخوام بگم مقصد ششم یه بحث ایجابیه که به چه منابعی می شه استناد کرد و چجوری می شه استناد کرد؟ به خاطر همین اسمش شده حجج و امارات، چه چیزهایی حجت است؟ چه چیزهایی اماره (نشانه) است؟ یه حالت ایجابی داره یعنی اون جاهایی که ما به دلیلی دست پیدا می کنیم که شارع فرموده اینجوری عمل کنید. واجب است یا حرام است. مقصد هفتم برای اون جاهاییه که ما تلاش می کنیم ولی به حجتی دست پیدا نمی کنیم. می گیم حالا چیکار کنیم؟ مقصد هفتم می گه در عمل این کارها رو بکن این می شه اصول عملیه. مقصد هشتم می گه من تلاش کردم و دلایلی پیدا کردم مثلا یه دلیل از قرآن و یه دلیل از روایت یا یه دلیل از روایت و یه دلیل از عقل پیدا کردم که این ها با هم تعارض داشتند چجوری این تعارض رو حل کنیم. این فضا چون واقعی تره شیرین تر هم هست. اینجا احساس می کنید دارید اصول فقه می خونید.

تو تعریف علم اصول فقه هم گفته شد که چرا بهش می گن اصول فقه؟ اصل چرا؟ اصل یعنی منبع یعنی دلیل. در هر بابی می خواستند استدلال کنند گفتند بیاییم کلا درباره منبع قرآن، منبع روایات یک جا صحبت کنیم. گفتیم تو قرن های سوم و چهارم علم اصول شکل گرفت.

ص ۱۴۷؛ گفته در دو مقام صحبت می کنیم. مقام اول القطع و احکامه و مقام الثانی فی حجیه الظنون المعتره. فصل اول **حجّیت قطع** و چند فصل بعدی هم پیرامون همون بحث قطعه. می رسه به فصل ششم که **حجّیت عقل** هست. قطع و عقل دو تا بحثه. عقل همون چیزیه که می گیم یکی از منابع هست. فصل هفتم **حجّیت عرف و سیره** هست. مقام ثانی همش حجّیته؛ **حجّیت ظواهر کتاب، حجّیت شهرت فتوایی، حجّیت سنت محکیه** به خبر واحد، **حجّیت اجماع** منقول به خبر واحد و **حجّیت قول لغوی**. این حجّیت ها یعنی همان چیزهایی که در فقه می توانیم به آن ها استناد کنیم. حجّیت عرف و سیره رو تقریبا فقط ایشون (آیه الله سبحانی) داره. از اساتید هم نشنیدیم که کسی حجّیت عرف و سیره رو ذیل عناوین قطع بیاره. آوردن حجّیت عقل ذیل قطع کار خیلی دقیقی نیست. ان شاء الله به اونجا رسیدیم توضیح می دیم. کار

درست اینه که همون پنج فصل اول ذیل قطع بیاد. ایشون حجّیت عقل و عرف و سیره رو به جورایی ملحق کرده به این جا وگرنه ربط جدی به این جا نداره.

دغدغه ی حجّیت ظواهر کتاب قرآنه. چجوری می تونیم به قرآن استناد کنیم؟ بعدا می گه به ظواهر قرآن می تونیم استناد کنیم. شهرت فتوایی یعنی چیزی که بین فقها شهرت پیدا کرده این حجت هست یا نه؟ این جا از جاهای تفاوت جدی مدرسه قم و نجفه. حجّیت سنت محکیه به خبر واحد داره سراغ حدیث می ره (سنت)، حجّیت اجماع منقول به خبر واحد سراغ اجماع می ره.

#### متن کتاب ص ۱۵۰

حجج جمع حجه به معنای دلیل. امارات جمع أماره به معنای نشانه. حجت تو اصول دوتا معنا داره، معنای اعم و معنای اخصّ. معنای اعمّ: یعنی آن چه می تواند در فقه حجت باشد. معنای اخصّ: آن چیزی است که شارع گفته آن را حجت قرار دهد. شارع فرموده به آن استدلال کنید. اگر شارع نگفته بود مشکلاتی وجود داشت. شاید باید بیاد اینو حجت قرار بده. مثلا خبر واحد احتمال نداره اشتباه به ما رسیده باشه؟ حدیثی به ما رسیده ثقه هم هست ولی به حدی نیست که یقین کنیم. احتمال داره اشتباه باشه ولی شارع می آد می گه درسته احتمال داره ولی من بهت می گم به این مسیر اطمینان کن. بهش حجّیت می ده. قطع و یقینه که ذاتاً خودش حجت هست. معنای اخصّ حجت یعنی من ظنّ دارم ولی شارع اومده معتبرش کرده یعنی همون ظنّ معتبر. اصطلاح اعمّ حجت یعنی اعمّ است از ظنّ معتبر و قطع. امارات به حجت به معنای الاخص می گن. عطف امارات بر حجج عطف خاص بر اعم هست.

اصول فقه کاربردی رو حتما تهیه کنید.

ص ۱۵۰ سطر ۱ ؛ لاستقلال العقل بذلك ...

عقل: یکی از منابع است که می شه با اون استدلال کرد. که هر انسانی دارد. نعمت خداوندی و حجت درونیه. احکام عقل حجتیه.

قطع: حالت نفسانی انسانه نسبت به یک موضوع یا گزاره ای که تصدیقش حالت قطعی داره یا حالت ظنی.

استقلال عقل یعنی عقل مستقلا حکم می کنه به این که انسان باید طبق این حالت نفسانی اش (قطع) عمل کنه.

قطع یعنی من صد در صد مطمئن هستم که حکم چنین است. که حجت است بین فرد و خدای خود و باید طبق آن عمل کرد.

در منطق به قطع می گفتیم اعتقاد جازم و به ظن می گفتیم اعتقاد راجح. ظن یک حالت نفسانی است که احتمال یک طرف را بیشتر می دانیم.

ص ۱۵۰، سطر سوم؛ مثلا اگه راجع به مطلبی ظن ۸۰ درصدی پیدا کردیم یه دلیل ۱۰۰ درصدی به ما می گه که به این ۸۰ درصدی عمل کن. شارع به ما می گه که به این ۸۰ درصدیا عمل کن. مثل خبر واحد.

مقدمه یهویی دو قسمت شد. در واقع تو شیعه دو سبک به ورود به این مباحث داریم. ایشون (آیت الله سبحانی) خواسته دو سبک رو اینجا بیاره. یکی پیش از شیخ انصاری یکی پس از ایشون. شیخ انصاری نقطه عطف مباحث از اینجا به بعده. ایشون بزرگترین تحول رو تو علم اصول ایجاد کرده و دقیقا از همینجا شروع شده.

ایشون معتقد بوده که قدما خوب به مباحث الفاظ پرداختند و خود ایشون می گه من حرف ویژه ای تو الفاظ ندارم. بهترین حرفا رو صاحب هدایه المسترشدين زده، به هر حال خیالشون از مباحث الفاظ راحت بوده. اما از این جا به بعد یعنی از بحث حجج، اصول عملیه و تعارض که مربوط به منابعه خیلی حرفای جدید می شه زد. ایشون حرفاشونو تو کتاب رسائل (فرائد الاصول) زدن که تو پایه ی ۷ و ۸ می خونید و تاریخ سازترین کتاب اصولی شیعه است. کتابی دقیق و عالیه. می بینید ایشون چه احاطه ای به مبانی شیعه داشته.

قدم اول تحولش همین جا است. تا قبل از شیخ انصاری اینجوری وارد منابع می شدند. منابع چیست؟ یکی از منابع قرآن است یکی از منابع سنت است یکی از منابع عقل است و ... ایشان شاگرد صاحب جواهره. البته شاگردی جدی نکرده. یکی دو نسل بعد از وحید بهبهانی هست که اخباری گری رو جمع کرد. بعد از شیخ انصاری همه تابع ایشان هستند. بعد از ایشان دو رگه ایجاد شده یکی مدرسه ی قم یکی مدرسه ی نجف.

تقریرای درس الفاظ شیخ انصاری تو کتاب **مطارق الانظار** اومده. تغییر از اینجا شروع می شه.

هر مدرسه ای اولاً تقریر خودشو از رسائل شیخ انصاری داره. ثانیاً نقد های خودشو به شیخ انصاری داره. ثالثاً ابتکاراتی نسبت به شیخ انصاری داره.

الموجز بر اساس کفایه ی آخونده که آخوند یکی از شاگردای شیخ حساب می شه. چون کفایه به جهت آموزشی معروف شده آخوند معروف شده وگرنه شیخ انصاری شیخ اعظمه.

چند سطر اول این بحث به سبک قدما است و از عبارت «قبل الخوض ...» به سبک شیخ انصاریه. شیخ بحث رو کاربردی کرد. ایشان گفت یه فقیه وقتی با یه مسئله روبرو می شه الگوریتمی که تو ذهن مجتهد طی می شه چیست؟ ایشان می گه یه مجتهد در برخورد با مسئله سه حالت پیدا می کنه یعنی می ره می گرده ببینه آیات چی می گن روایات چی می گن؟ عقل چی می گه؟

یا قطع پیدا می کنه که حکم چیه؟ یا ظن پیدا می کنه یا شک.

اگه قطع پیدا کنه مطابق حکم عمل می کنه. اگه شک کنه طبق اصول عملیه عملی می کنه. اگه ظن معتبر پیدا کنه طبقش عمل می کنه و اگه ظن معتبر نباشه ملحق به شک می شه.

بعد ایشان اومد مباحث رو سه فصل کرد. فصل اول قطع و مباحثش، فصل دوم ظنون معتبره یا أماره، فصل سوم که اصول عملیه هست که اعم از شک و ظن غیر معتبره هست. تو الموجز سه تاش اومد تو مقصد سادس. قطع، ظن معتبره، اصول عملیه. پس تبویب این کتاب طبق تبویب شیخ انصاریه.

والسلام علیکم و رحمہ اللہ و برکاتہ.

## جلسہ ۹۶ : فصل اول؛ حجیت قطع

Saturday, May 19, 2018

10:22 PM

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»

قبل از این که وارد مباحث حجیت قطع بشیم نکات تکمیلی بحث حجج و امارات رو عرض می کنیم.

چون شروع حجج و اماراته خیلی مهمه که ورود صحیحی به بحث داشته باشیم. این اصلی ترین بحث اصوله و دو تا رویکرد و سبک توش وجود داره. سبک قدما و سبک متأخرین. که منظور از متأخرین دقیقاً از شیخ انصاری به بعده. شیخ انصاری با کتاب رسائل ساختار چینش مباحث حجج و امارات رو متفاوت کرد و عمق مطالبش رو هم شاید ده ها برابر کرد. تو کمتر علمی هست که یک نفر بتونه اینجوری نقطه ی عطفی ایجاد کنه، بی خود نیست به ایشون می گن شیخ اعظم.

برای تدریس از این جا به بعد الموجز می شه دو رویکرد داشت. یکی این که چون کلمات ایشون عین کفایه و کفایه هم ناظر به رسائله، ایشون الفاظشونم مثل رسائل و کفایه آورده. هم رسائل و هم کفایه پر از شرح و حاشیه هست یه کار اینه که بریم شرح و حاشیه هایی که اون جا هست رو این جا مطرح کنیم. اینو صلاح نمی دونم. نظر بنده اینه که لازم نیست چیزی رو که بعداً می خونید من پیام این جا تکرار کنم. کار مهمی که می شه انجام داد اینه که فضای کارهایی که مدرسه ی قم و مدرسه ی نجف نسبت به رسائل شیخ انجام دادند - یکی تقریر، یکی انتقاد و یکی ابتکار - براتون گزارش بشه. با این تصویر وارد بشیم به نظر بهتره تا با اون رویکرد بیان حواشی و

...

خیلی از مباحث هست که از این جا تا آخر کتاب قابلیت طرح داره یا تو این کتاب نیومده یا کلاً اصولیون نیاوردن، یا شیخ نیاورده، مثلاً خیلی چیزها رو اهل سنت حجت می دونند، قدما تو اصول

می آوردند و ردّش می کردند اما این جا (الموجز) اصلاً صحبتی ازش نشده یا حتی تو رسائل خیلی صحبت از اون ها نشده ولی آقای سبحانی تو وسیط توی یک باب اونا رو آورده توضیح داده، سعی می کنیم تا حدی که می شه به اونا بپردازیم. یه سری منابع هست تو فقه الاطلاق یا فقه المعارف یا فقه الطب می تونه منبع باشه. سعی می کنیم گه گاه به این جور مطالب هم بپردازیم.

تو بحث الفاظ کتاب الوسیط آقای سبحانی خیلی تغییر و تحول خاصی نبود. الوسیط حلقه ی دوم الموجزه، المبسوط هم حلقه ی سوم. یه سری تقریر های درس خارج اصول هم داره ایشون. مثل ارشاد العقول و المحصول. الوسیط از این جا به بعد دو تا کار مهم کرده، دو تا کار که شاید کمتر کسی بعد از شیخ این کار رو کرده باشه.

تقریر کردیم که دو تا سبک تو مباحث حجج وجود داره که ایشون در حد چند سطر سبک قدما رو میاره و بقیه ی مباحث رو با سبک متأخرین پیش می بره. فرق سبک قدما و متأخرین چیه؟ قدما که می خواستن وارد سبک حجج و منابع بشن می گفتن ما چند تا منبع داریم؟ تو شیعه چهارتا. اومدن برای هر کدوم یه فصلی باز کردن. مثلاً خبر واحد و متواتر رو ذیل باب سنت آوردن. چون بحثیه که قراره به ما کمک کنه از سنت دینمون رو بفهمیم. ذیل فصل کتاب سند کتاب، این که تحریف داره یا نداره، نسخ رو آوردن، یه بحث مفصلی که ذیلش آوردن حجیت ظواهر قرآن، در مقابل اخباریون که می گن به ظواهر قرآن نمی شه عمل کرد - با تفصیلاتی که داره -، ذیل بحث عقل حسن و قبح عقلی رو آوردن، یکی از بحثا که آوردن همین بحث قطع هست، چون عقل حکم می کنه به قطع.

شیخ انصاری که متأخرین از سبک ایشون پیروی کردند نمیداد بر اساس منابع باب بندی کنه. ایشون رویکرد تبویبی رو تغییر می ده، می گه حالات نفسانی ما در مواجهه با این منابع چند حالت است؟ یعنی وقتی با منابع می ریم می گردیم برای حکم شرعی چند حالت داریم؟ یه حالت قطع پیدا می کنیم، یه حالت ظن پیدا می کنیم و یه حالت هم شک. ظن هم دو حالت، یا پشتوانه داره یا نداره.

قدما باب جدی به اسم اصول عملیه نداشتند. یکی از بزرگترین ابتکارات شیخ همینه، که وقتی اینجوری تقسیم رو تغییر داد، اون قسمت ظن غیر معتبر و شک باب اصول عملیه رو تشکیل داد. بدون شک کسی که تحول ایجاد کرد و باب اصول عملیه رو آورد شیخ انصاری بود. استصحاب به عنوان یکی از اصول عملیه همیشه مفصل بوده ولی بقیه ی اصول عملیه پراکنده بوده. آقای سبحانی به این تقسیم بندی شیخ علاقه ای نداره البته تو الموجز این تقسیم رو آورده. چون تو کتابای دیگه ایشون بیان کرده، تو الوسیط اینو گفته و اجرا کرده، چجوری؟ مقصد سادس؛ حجج و الأمارات، ۱- العقل، ۲- الاجماع، ۳- الكتاب، ۴- السنن و ... ایشون می گه من سعی کردم تبویب قدما رو حفظ کنم ولی ترتیب رو جوری عوض کنم که ترتیب شیخ هم حفظ بشه به خاطر همین اولین بحث رو عقل آوردم که بتونم ذیلش قطع رو هم بحث کنم که شبیه ترتیب شیخ بشه که با قطع شروع کرده. این تلاشیه که آقای سبحانی داره. این یه کار تبویبیه که سعی کرده دو سبک رو در هم ادغام کنه.

یه کار مهم دیگه ای ایشون کرده که هیچ یک از متأخرین نکرده و ریشه تو جامعیت آقای سبحانی داره، اون اینه که یه بابی آورده تو الوسیط، تقریباً ۳۰ صفحه که نسبت به این کتاب زیاد محسوب می شه، تمام منابع اهل سنت رو که ما قبول نداریم رو آورده، اولاً توضیح داده که حرف اونا چیه، و ثانیاً ما چرا قبول نداریم. مخصوص قیاس، استحسان، قول صحابه، اجماع اهل مدینه و ... خیلی مهمه اینا، قدر این فصل رو باید بدونید تقریباً تو کتابای درسی جز مقداری در اصول مظفر در جای دیگه نیومده.

چرا تو صفحه ی ۱۴۹ ایشون می گن «إنَّ المكلف الملتفت إلى الحكم الشرعی ...» نکته: چه برای حکم و چه برای موضوع این حالات سه گانه پیش می آد. مثلاً برای نجس بودن خون، نجس بودن حکمه و خون موضوع حکمه. یه وقت قطع داریم حکم خون نجاسته، یه وقت ظن داریم و یه وقت شک. اما یه وقتی ما حکم خون رو که نجاسته رو می دونیم ولی نمی دونیم این ماده (موضوع) خونه یا خون نیست. یا قطع داریم خونه یا ظن داریم خونه و یا شک داریم. ظن هم یا معتبره و یا غیر معتبر. شهادت عدلین می شه یکی از اون ظنون معتبره. شما با شهادت عدلین قطع پیدا نمی کنید ولی شارع اومده گفته شما در موضوعات به شهادت عدلین عمل کن،



یعنی معتبرش کرد. مباحث شرعی دو دسته هست احکام و موضوعات. تو احکام هم یه دسته احکام وضعی داریم و یه دسته احکام تکلیفی. این نقشه نقشه ی خوبیه. حیف که تو اصول تمرکز غالباً رفته روی احکام اونم احکام تکلیفی (واجب و حرام). احکام تکلیفی هم دو قسمه، الزامی و غیرالزامی، بحث ها غالباً رفته روی احکام تکلیفی الزامی. امر، نهی. درسته این شاخه از همه مهمتره، پر بحث تر و کاربردی تره، ولی مشکل عدم پرداختن به شاخه های دیگه است. ما تو فقه خیلی نیاز داریم که قواعد مستحب و مکروه رو بدونیم، ما با چه اجازه ای می گیم مستحب؟ تو اصول خیلی سر احکام تکلیفی غیر الزامی بحث نشده. یا روی احکام وضعی خیلی صحبتی نشده. مثل صحت و بطلان، مثلاً فلان چیز صحیح یا باطله. این ها قواعدی داره. و مخصوص بابی که روش کار نشده باب موضوعاته. باب موضوعات خیلی به درد می خوره. چون گره می خوره با پیاده کردن فقه در عمل. دعوی کردیم که خون نجس هست یا نجس نیست، حالا با چه ملاکایی تشخیص بدیم این ماده خون هست یا خون نیست؟ یا فهمیدیم اگه مانعی رو دست باشه وضو باطله، حالا این خط خودکاری که اینجا کشیده مانع هست یا نیست؟ حکمش رو بلدیم ولی نمی دونیم موضوعاً همون موضوع هست یا نیست. بعضی معتقدند پرداختن به این موضوعات وظیفه ی اصول نیست. واقعاً اینجوری نیست. همین قریب به اتفاقی که اینو قبول ندارند خودشونم تصریح دارند که یه سری از موضوعات هست که مخترعش شارع بوده و خود فقیه باید به مکلف یاد بده. مثلاً تو باب حج می گن هر کی مستطیع شد باید بره حج. حالا کی مستطیعه؟

خلاصه این جا که می گه «إِنَّ الْمَكْلَفَ الْمُلْتَفِتَ إِلَى الْحُكْمِ الشَّرْعِيِّ ...» ذهن می ره به سمت احکام شرعی تکلیفی الزامی، ولی این بحث برای همه ی احکام قابل طرحه و نکات مهمی می تونه داشته باشه. اصلاً می شه به صورت فصل های جداگانه آورد، فصل موضوعات، فصل احکام وضعی و ... و هرچی مربوط به فقیه و اصولیه اونجا بحث کنند. مطلب دیگه این که طرف حتماً باید مکلف باشه؟ غیر مکلف حکمی نداره ولی می تونه مثل مکلف ملتفت به حکم بشه و همین سه حالت رو داشته باشه. مثل علامه حلی قبل از بلوغ! لزومی به مکلف بودن نیست. می شه اینجوری بحثا رو مطرح کرد.

ورود به بحث حجیت قطع

اول باید حجیت رو توضیح می دادند و بعد می گفتن قطع چیه. تو منطق ۳ داشتید که علم به معنای اعم یا تصویر یا تصدیق، تصدیق یا جازم هست یا غیر جازم. تصدیق جازم همون یقین به معنا لاعم هست. اگه بخوایم خلاصه بگیم قطع چیه، می گیم اعتقاد جازم. که می تونه مطابق با واقع باشه یا مطابق با واقع نباشه. اگه مطابق با واقع نباشه می گیم جهل مرکب و اگه مطابق با واقع باشه بهش می گیم یقین به معنی الاخص یا علم به معنی الاخص. خود علم دو تا اصطلاح داشت؛ علم به معنی الاخص خود یقین به معنی الاخص بود، و علم به معنی لاعم. پس هر جا علم دیدید یا یقین دیدید ممکنه به معنی الاخص باشه یا به معنی لاعم باشه. به معنی الاخص یعنی مطابق با واقع است. یه وقت اشتباه نکنید که حجیت قطع یعنی حجیت یقین، چون دو اصطلاح برای یقین داریم، معمولاً وقتی یقین به کار می برند یعنی یقین به معنی الاخصش یعنی مطابق با واقع هست به خاطر همین این جا حجیت یقین نگیم بهتره. اگه یقین بگیم باید به معنی لاعم باشه نه به معنی الاخص. اما معمولاً از یقین اون معنی اخص متبادر می شه این جا رو گذاشتن قطع.

ویژگی قطع و جزم اینه که خود قاطع (عالم، جازم) خودش می گه صد در صد نظرم درست است و یک هزارم درصد هم تردید نداره. اگه یک هزارم درصد شک وجود داشته باشه تو اصطلاح رسمی به این قطع نمی گیم، ولی یه نکته ای وجود داره، تو عرف یه تسامحاتی وجود داره که اگه یه کوچولو که کمتر باشه باز بهش قطع می گه، یه اصطلاحی شکل گرفته به اسم قطع عرفیه، این خیلی مهمه، تقریباً گزارش فضای بعد از شیخه [در مقابل قطع منطقی. رسماً تو اصول که میارن حجیت قطع منظورشون قطع منطقیه، بحثاشو می کنن آخرش بعضیا می گن این بحثا رو کردیم ولی اگه یه ذره کمتر هم باشه عرف بهش قطع می گه. به اصطلاحی درست کردن بهش می گن قطع عرفی یا علم عرفی یا یقین عرفی. بهش می گن اطمینان. این ملکه الآراء قم و نجف و خیلی هم تو فقه اثر گذاره. بنیاد معرفت شناسی فقهی اصولی! مهمه که بدونید می خواید با اطمینان چیکار کنید.

بعضی ها مثلاً آیت الله بهجت فرمودند اطمینان و قطع موضوعاً دو چیزند و حکماً یک چیز. یعنی اطمینان با قطع فرق داره. قطع همون قطع منطقی صد در صدیه. اطمینان قطع عرفیه. حکماً یک

چیزند یعنی جفتشون حجتند. بعضیا اینجوری می گن، بعضیا هم می گن موضوعاً و حکماً دو چیزند.

بررسی متن کتاب الموجز، ص ۱۵۱

چرا قطع حجت است؟

دلیل اول: لآنّه بنفسه طریقٌ إلى الواقع عند القاطع.

دلیل الثانی: حیث یستقل به العقل؛ عقل به تنهایی به آن حکم می کند.

این دوتا چه فرقی با هم دارند؟

خوب باید معنی این دو باز بشه. وقتی می گیم قطع حجتّه یعنی باید بهش عمل کنیم. این وقتیّه که ما به یه حکم الزامی قطع پیدا کنیم اما وقتی قطع پیدا کنیم که نماز شب مستحبّه باید برم به قطع عمل کنم؟ پس اول محل بحث رو درست کنیم تا گنگ نباشه. وقتی قطع به یه حکم الزام آور می کنم مثل وقتی که قطع به وجوب نماز صبح پیدا می کنم باید بهش عمل کنم.

پس اولاً: منظور از قطع، قطع به یک حکم شرعی قطعی الزام هست.

ثانیاً: حکم شرعی که تو فضای عبد و مولی و فضای قانونیه. مثلاً تو یه مسابقه ی خانوادگی بگن یه قانون الزامی وجود داره. هر الزامی رو که قبول نمی کنیم. هر الزامی یه پشتوانه داره مثلاً پشتوانه ی عبد و مولایی که اگه به این عمل نکنی به سعادت نمی رسی.

چرا عقل مستقلاً حکم می کنه که باید مطابق قطع عمل کنیم؟ و یبعث القاطع، بر می انگیزاند قاطع را، چجوری قاطع رو هل می ده؟ به خاطر خیلی چیزا. عقل می گه فضا فضای عبد و مولی است، یعنی اگه انجام ندی به شقاوت می افتی و مولی عقاب می کنه، ثانیاً تو توی همچین فضایی قطع پیدا کردی به حکم الزامی شارع، مثل نماز صبح، قطع پیدا کردی که اینو مولی از تو می خواد، و اگه عمل نکنی به مشکل بر می خوری پس باید عمل کنی، تو را بر می انگیزاند.

عبارت حیث یستقل به العقل تقریر آقای سبحانی از دلیل اول شیخ انصاریه (لأنه بنفسه طریقٌ إلى الواقع عند القاطع)، اینو که خواستن توضیح بدن چند مدل تقریر کردند، یه تقریر دیگه آقای مرحوم اصفهانی داره.

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته.

## جلسه ۹۷؛ فصل اول؛ حجیت قطع

Saturday, May 19, 2018  
10:22 PM

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»

تکمیل بحث جلسه قبل؛ عرض کردیم که سطر اول صفحه ۱۵۱ دقیقاً عین متن رسائل شیخ انصاریه. تا عبارت «لأنه بنفسه طریقٌ إلى الواقع»، ادامه اش شرح و تکمیل و تقریر آقای سبحانیه. گفتیم قطع یعنی چی؟ حجیت یعنی چی؟ حالا چرا قطع حجتیه؟ شیخ انصاری فرمودند: «لأنه بنفسه طریقٌ إلى الواقع». بعد از ایشون اومدن راجع به این که «بنفسه طریقٌ إلى الواقع» چه ربطی به حجیت قطع داره؟

توضیحی که آقای سبحانی دادند این که؛ «حیث یستقل به العقل»، توضیحشون اینه که این جزو **مستقلات عقلیه** است. مفصل تر این موضوع تو مبحث حجیت عقل می آد. قلب مرکزی بحث اونجا است.

یه توضیحی هم آخوند از بیان شیخ داره. البته واضحه. نه این که تا قبل از شیخ کسی نمی دونست، بلکه این جا می خوان ارتکاز شکافی کنند. همه ی عقلا طبق قطعشون عمل می کنند. واضحه ولی سوالاتی مطرح می شه که اصولی رو مجبور می کنه بیاد رو همین چیز واضح دقیق بشه و اون ارتکاز عقلایی رو باز بکنه تا بتونه به سوالات پاسخ بده. اصلی ترین سوالی که این جا باعث شد اصولیون بر گردند و بحث قطع رو موشکافی کنند همون چیزیه که تو فصل چهارم می

آد، ص ۱۵۷، قطع قطاع، این جا حساس می شه. یکی کسی هست قطاعه یعنی هی تند تند بدون هیچ دلیلی قطع می کنه، مثلاً آدم هایی هستند که می گن «من مطمئنم صد درصد اینطوری می شه ...» این قطع این شخص برای خودش حجتیه؟ جواب به این سوال چون اثرات فقهی داره، اومدن تو قطع، چیزهایی رو که به طور عادی همه می فهمند رو موشکافی کردن، که تو بحث قطع قطاع بشه جواب بدن. غالباً می گن حجتیه. یا این که اخباریون یه بیان مرسوم می گن قطعی که حاصل از مقدمات عقلیه هست حجت نیست ولی قطعی که حاصل از کتاب و سنت به دست می آد حجتیه. ولی اصولیون می خواستن بگن که قطع بما هو قطع، از هر راهی به دست بیاد حجتیه. خب این مجبورشون می کنه که بحث حجیت قطع رو این جا بررسی کنند. لذا اشتباه نکنید تا یه بحثی دیدین سریع بگین کاربردش کجاست یا بگین این بحث که خیلی بدیهی بود. چنین مرزهایی مثل قطع قطاع یا نظر اخباریون باعث شده این دقت ها رو این جا انجام بدن. اولین شخص که خوب این رو باز کرد شیخ انصاری بوده. بیان شیخ «لأنه بنفسه طریقٌ إلى الواقع» محل گفتگوی بعدی ها شد. مدرسه قم مدرسه نجف. هر کی اومد یه توضیحی داد که یعنی چیزی «بنفسه طریقٌ إلى الواقع» دلیل می شه که ما به قطع عمل کنیم؟ مثل آقای سبحانی فرمودند که از مستقلات عقلیه است، مثل آقایان نائینی و خویی بیان هایی داشتند که؛ «حجیت از لوازم عقلی قطعیه». الان در مقام بیان فرق دقیق این ها نیستیم.

از بیانات مرسوم بیان امام ره و آقای سبحانی که می ره به سمت بیان عقلایی، یه بیان مثل مرحوم اصفهانی که بیان متفاوتیه، ایشون بیان خودشو تو مشهورات پیش می بره، یه بیان هم بیان مدرسه میرزا (نجف) هست. این بیان های شاخص هستند.

راجع به بحث قطع عرفی هیچ جایی نه تو فقه نه تو اصول بحث مستقلی ازش نمی بینید، این یه بحثیه که به شدت کاربردی، قدم به قدم بهش احتیاج دارید. یک پرونده ی جدا براش باز کنید. پرونده ی «اطمینان». مخصوص تو فقه باید دنبالش بگردید. حرفایی که اصولیون زدند بر پایه قطع صد درصد رفت، حالا اگه یکم قطع پایین تر باشه، یعنی فقها دقیقاً به چی می گن اطمینان؟ ملاکش اینه که؛ تو قطع منطقی که الان محل بحثه اون قاطع اصلاً احتمال خلاف نمی ده ولی تو اطمینان احتمال خلاف می ده ولی عقلاً به اون احتمال خلاف توجه نمی کنند و اگه کسی به این توجه کنه عقلاً اونو سرزنش می کنند. به خاطر همین بهش می گن اطمینان، آرامش نفسانی. حالا

این که اطمینان حجت است یا نه سوال مهمیه. همین طور که این جا داریم راجع به قطع بررسی می کنیم همین سوال درباره ی اطمینان هم هست که آیا اطمینان حجت است یا نه و اگر حجت است چرا حجت است؟ بعضیا بیانسون به این سمت می ره اطمینان حجیت عقلی داره. این بحث روی حجیت عقلیه نه حجیت شرعی (این که شارع اطمینان رو حجت قرار بده). بعضیا بیانسون اینه که باید موضوعات و احکام رو جدا کنید. این که اطمینان کنیم که خون نجس است این می شه اطمینان در حکم. اطمینان در موضوع یعنی می دونیم خون نجسه ولی نمی دونیم این مایع که هست خونه یا نیست. احساس می شه تو موضوعات راحت تره. آقای مکارم تو یکی از کتاب ها بیانی دارند که می فرمایند اطمینان حجتیه و توضیحاتی دارند.

بیان بعضی ها اینه که همه ی حرفایی که برای حجیت قطع می زنیم برای حجیت اطمینان هم هست. خیلی ها با این نظر مخالفند ولی تو فقه بهش عمل می کنند. خیلی وقتا تو فقه می بینیم با اطمینان کار رو پیش می برند.. باید یه فکر کرد. یک تحلیلی کرد.

بررسی متن کتاب الموجز، ص ۱۵۱، ادامه ...

آخرش قرار بود بگیم ما دین رو از چه منابعی می فهمیم، چه حجتی داریم؟ اگه بخوایم برای هر چیزی دلیلی بیاریم همینطور باید برای اثبات اون دلیل اول باید دلیل بیاریم تا ... بحث های کلامی و ...

در واقع از کجا شروع کردید؟ از قطع حاصل از عقل. نقطه ی شروع اینه که قطع حاصل از عقل حجت بالذاته. البته این اختصاص به قطع حاصل از عقل نداره. قطع حاصل از کتاب و سنت هم حجتیه. نکته اش اینه که اول باید کتاب و سنت خودش اثبات بشه بعد قطع حاصل از این ها حجت بشه. ولی عقل چیزی نمی خواد که بیاد حجت قرارش بده.

شهید صدر قبل از ورود به مباحث الفاظ مبحث قطع رو می آره. عنصر مشترکه.

خصایص سه گانه ی قطع؛

#### ۱ - کاشفیه عن الواقع و لو عند القاطع؛

آخوند خراسانی این مورد رو پر رنگ کرده، و بعد از ایشون تو مدرسه ی نجف خیلی پررنگ شده و معمولاً در مدرسه ی قم به این مورد اشکال می کنند، اشکال اینه که قطع، کاشفیت به معنای کشف واقع نداره، قطع به معنایی که این جا داریم، قطع به معنای اعمه، ممکنه درست باشه و ممکنه غلط باشه. آقای سبحانی این رو قبول نداره ولی خواسته نظر مدرسه نجف رو بیاره و درسش هم کنه، به خاطر همین «و لو عند القاطع» رو می آره. وگرنه قطع کاشفیت از واقع نداره، یقین به معنی الأخص هست که کاشفیت داره، نه یقین به معنی الأعم. یقین به معنی الأعم عند القاطع یقینه ولی از بیرون که نگاه کنی ممکنه به واقع برسه ممکنه نرسه. قطع برای قطاع کاشفیت داره ولی در حقیقت ممکنه مطابق با واقع باشه ممکنه نباشه. در واقع این بحث معرفت شناسی عقلی و بحث اصولی نیست.

#### ۲ - منجزیته عند الإصابه الحکم الواقعی؛

#### ۳ - معذریته عند عدم الإصابه؛

تو فقه این مورد ۲ و ۳ برای ما مهمه.

حجت به معنای لغوی یا عقلایی، حجت با سه معنای کمی متفاوت به کار می ره، حجت لغوی، حجت منطقی، حجت اصولی. حجت لغوی همون حجت به معنی الأعمه. در منطق باب حجت یک اصطلاحی بود. یه اصطلاح هم تو اصول داریم، که حجت در اصول حجت به معنی الأخصه که مساوی با أماره است.

پایان بررسی متن کتاب الموجز، ص ۱۵۱-۱۵۲.

کاش ایشون فصل ثالث (قطع طریقی و موضوعی) رو بعد از این فصل می آورد، البته ایشون طبق کفایه آورده ولی شیخ انصاری فصل ثالث رو کنار همین حجیت آورده. حرفی که تو فصل ثالث زده می شه رو بشنوید فصل اول رو بهتر متوجه می شید. تجری اصلاً بحث مستقلیه.

می خواد بگه این چیزی که تو فصل اول خوندیم قطع طریقی بود. در واقع می خواد محل بحث تو فصل اول رو مشخص کنه. به یه معنا باید اصلاً قبل از فصل اول می اومد به این معنا که دو نوع قطع داریم، قطع طریقی و قطع موضوعی. اون چیزی که می گن قطع حجت است به معنی الأعم بالذات کدوم قطع است؟ قطع طریقی. قطع موضوعی این جوری نیست. طریقی یعنی طریق به کشف واقع است. مثلاً شراب حرام است. هر چیزی که قطع پیدا کردیم شراب است حرام است. یعنی قطع طریق کشف واقع می شود عند القاطع. اما تو موضوعی خود شارع می تونه بگه مقطوع الخمریه حرام، نگه الخمر حرام، یه موقع می فرماید خمر حرام است یه موقع می فرماید تو اون چیزی که تو یقین داری خمر است حرام است. یعنی قطع در موضوع حکم اخذ می شود. یه جا موضوع شراب است، شراب حرام است، یه جا شراب و یقین تو به شراب بودن با هم [باعث می شه حکم بر شرابی که بهش قطع داری بار بشود]. خیلی ثمرات براش بار می کنند.

یکی از مثال های معروف؛ مثلاً یکی می آد در دادگاه شهادت می ده که من قطع صد درصد دارم که فلانی دزده، قاضی باید به حرف این فرد گوش بدهد؟ قاضی باید ازش بپرسه که آن حس می گی یا آن حدس؟ قاضی باید زمانی حرفشو قبول کنه که آن حس باشه. این جا می گن این قطع، قطع موضوعیه. به خلاف قطعش برای خودش. از خودش بپرسی می گه صد در صد یقین داره. خود شارع می فرماید اگه قطعش از راه حس بود قاضی باید به قطعش عمل کنه، یعنی خود شارع اومده گفته این جا من یه قطع های خاصی رو موضوع قرار می دم نه هر قطعی رو. وقتی قطع طریقی باشه از هر راهی باشه فرقی نداره ولی اگه موضوعی باشه خود شارع می تونه کم و زیادش کنه. مثلاً شراب وقتی از راه حس قطع داری شرابه یا از راه آزمایشگاه می گی شراب است.

این فصل سوم تازه محل بحث فصل اول رو مشخص می کرد. چی حجت بالذات است؟ وقتی می گیم حجت به معنای اعم و بالذات؟ قطع طریقی.

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته.



«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»

بحث تجری تو اصول مظفر نیست. چنتا بحث هست که الموجز اومده و تو اصول مظفر نیومده و باید منتظر رسائل و کفایه باشید تا اون جا مفصلش بیاد.

تو بحث تجری اختلاف جدی وجود داره که جزو مسائل اصولی هست یا نیست. بعضیا گفتن جزو مسائل کلامیه بعضی گفتند جزو مسائل فقهیه. تو یه دسته از مسائل اصول این اختلاف رو می بینید. می شه این ها رو لیست کرد. می تونید به عنوان یک پرونده داشته باشید که تو بعضی از مسائل اصول اختلاف هست که جزو مسائل اصولی هست یا نیست. تو تجری اختلاف جدی هست. از تهذیب امام ره می گم، ایشون متهم به افراط در اصول نیست، ایشون چند صفحه بحث کرده که اصلا این بحث اصولی هست یا نیست. برای جواب دادن به این سوال که آیا مسئله ای اصولی هست یا نیست می فرمایند ملاک اصولی بودن یک مسئله چیه؟ این اختلاف به خاطر تعریف علم اصول و موضوع علم اصول، این که علم اصول موضوع محوره یا غایت محوره و ... به جای این بیابیم دونه دونه ذیل مسائل دعوی کنیم خیلی خوبه اول علم اصول که تلقی شما از علم اصول چیست. چون علم اصول علم نیاز محور و علم عقلاییه، سعه و ضیقش تو نگاه اصولیون متفاوت. بعضی ها خیلی اصول رو گسترده و بزرگ می بینند و بعضی لاغرتر.

اصول مظفر به اصول خیلی مفصل نپرداخته، شیخ که اصلا به این بحثا نمی پردازه می رسه به کفایه. به خاطر همین تو الموجز بیشتر توقف کردیم. توصیه اینه که اول اصول مظفر درباره ی علم اصول مفصل کار کنید. تعریفش چیه؟ موضوعش چیه؟ هویتش اعتباریه یا اعتباری نیست؟ عقلیه یا عقلاییه؟

تجری چیه که انقدر اختلاف شده توش؟ یه مسئله همیشه بین علوم فقه و کلام و اصول در دورانه. تجری رو از هر زاویه ای می شه تقریر کرد.

از دید اصولی، تجرّی یک تکمله ای بر بحث حجیت قطعه، گفتیم قطع حجت است مطلقاً، هر کسی از هر راهی قطع پیدا کنه حجتّه،

تا این بحث شروع می شه اشکال می شه که شخص هر قطع پیدا کنه حجتّه؟ مثلاً قطع یک داعشی که باید شیعه رو از بین ببره؟ بزرگانی که معتقدند به حجیت قطع مطلقاً سعی می کنند جواب بدن. جواب ها هم آخرش به این منتهی می شه که بله حجت است.

سوالی پیش می آد؛ شخصی قطع داره که این جا شرابی هست، این شراب را می خوره و بعدش مشخص می شه که آب میوه بوده، الان باید چی بگیم؟ بگیم چون قطع داشته و قطع هم حجتّه و حجت هم به معنای اینه که وظیفه به گردن فرد می آره، منجزیت داره، نباید این کار رو انجام می داد.

از جهت دیگه هم می شه نگاه کرد و اون اینه که فعلی که شخص انجام داده چه حکمی داره؟ عقوبت داره؟ یا نداره؟ اگه با این نگاه ورود کنیم شبیه مسائل فقهی می شه.

از یه جهت دیگه شبیه مسائل کلامی می شه، ثواب و عقابش چی می شه؟ خدا چطور باهاش معامله می کنه؟ شبیه فروعاعات معاد می شه.

یه بحثی توش وجود داره، ازش اصطیاد می شه که خیلی مهمه. کاش این جا نمی اومد. ارتباط مستقیم با قطع نداره.

اگه قطع نداره ولی بینّه (دو نفر شاهد عادل) اقامه شده، دو نفر شاهد عادل گفتن این شرابه، باز با اون حال شخص بخوره بعد مشخص بشه آب بوده و اون بینّه اشتباه می کردند، این جا هم همین بحث پیش می آد. در واقع بحث یه بحث کلیه، و به این معنا که فقط برای قطع مطرح شده باشه نیست. کلاً هر جا که خلاف حجت و تکلیف عمل کنیم بعد مشخص بشه خلاف تکلیف نبوده، ولی ما به نیت این که خلاف تکلیفه عمل کردیم. این بحث تو قطع و ظنون معتبره و اصول عملیه مشترکه، باید تو یکی از این ها می اومد. می تونست قبل از این مباحث هم می اومد خلاصه بحث کلیه.

تو اصول عملیه چطوریه؟؛ مثلاً شخص قطع داره توی لیوان شرابه، می ره و آد، شک می کنه این لیوان عوض شده یا ... شک می کنه که شرابه یا نه و اینو می خوره، استصحاب می کنه که شرابه و باید پرهیز کنه، ولی شخص می خوره. در این حالت هم تکلیف برای شخص آد.

بررسی متن کتاب الموجز، ص ۱۵۳-۱۵۵.

قلب اصولی تجری دقیقاً این جا است که ما یه موضوع داریم یه حکم، فلان چیز حرام است یا فلان چیز واجب است، بیان مرسوم اینه که وجوب و حرمت به واقع به ما هو واقع می خوره، مثلاً اگر چیزی واقعاً خمره حرامه یا نجات یک انسان واجبه، نیت چی می شه؟ الاعمال بالنیات چی می شه؟ یه سوال بزرگتر، نسبت فقه با اخلاق چی می شه؟ اخلاق به معنای عامش. معمولاً تو این بحث ها یه گسستی الان بین فقه و اخلاق وجود داره. مثلاً در تجری از سوء سریره اش خبر می ده مستحق ذم هم هست، به قول شیخ انصاری قبح فاعلی داره ولی قبح فعلی نداره. یا سوال به جاهای دیگه هم می کشه مثل حسد. بیان مرسوم اینه که از قبح فاعلی نمی شه قبح فعلی رو نتیجه گرفت.

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته.

## جلسه ۹۹ : فصل الثالث؛ قطع طریقی و موضوعی

Saturday, May 19, 2018  
10:22 PM

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»

فصل اول و ثالث و رابع مکمل هم اند و مطالبشون پیوسته به همه. تو فصل اول گفتیم قطع حجیت داره و حجیتش ذاتیه. استدلال آقای سبحانی رو عرض کردیم. بلافاصله باید بیایم فصل

سوم، و گفتیم که همه ی حرفایی که تو فصل اول زده شد تو قطع طریقیه. گفتیم قطع حجیتش ذاتیه منظور قطع طریقیه. تو این فصل می خوایم بخونیم که قطع موضوعی چیه که فزاش فرق می کنه؟ در واقع جای فصل سوم ابتدای فصل اوله.

فصل اول با این مطلب شروع شد؛ «لا شک فی وجوب متابعه القطع و العمل علی وفقه مادام موجوداً، لآنه بنفسه طریقٌ إلى الواقع»، همه ی این حرفا درباره ی کدوم قطع درسته؟ همه ی این ها درباره ی قطع طریقی درسته. یعنی باید اولش می گفت ما می خوایم درباره حجیت قطع صحبت کنیم. قطع دو نوعه، قطع طریقی و موضوعی که هر کدوم مباحثی داره، حالا قطع طریقی: «لا شک فی وجوب متابعه القطع و العمل علی وفقه مادام موجوداً، لآنه بنفسه طریقٌ إلى الواقع». خود همین طریق اشاره داره به طریقی بودن. این فصل جزو مبادی تصویری فصل اوله. حواستون به جایگاه منطقی این فصل باشه.

الان باید بگیم قطع موضوعی چیه. وقتی شارع بخواد بگه شراب حرامه آیا دونستن من - این که شراب حرامه - تو حکم موثره یا نیست؟ شارع وابسته به علم من شراب رو حرام کرد یا مستقل از علم من شراب رو حرام کرد؟ چه باشم و چه نباشم، چه درست تشخیص بدم که چیزی شراب هست یا نیست، تاثیری تو حرام بودن شراب نداره. خود شراب واقعی خارجی حرامه. یه موقع شارع می گه شرابی که تو مطمئنی شراب است حرام است، می گه مقطوع الخمریه حرام. یعنی هم خمر باشه و هم تو مطمئن باشی که خمره.

یه وقتی خود اون مایع خارجی حرامه، یه وقتی تو مطمئنی شرابه حرامه، یه وقتی ترکیب این دو تا است (مایع خارجیش هم شراب باشه به علاوه این که تو هم مطمئن باشی).

تقسیمات مختلفی این جا مطرح شده که تو رسائل و کفایه می بینید. شیخ که اومده قطع طریقی موضوعی کرده اصلش خوبه ولی یه اقسام ریزی باز شده. قطع طریقی داریم و موضوعی که خود موضوعی چند قسمت می شه. چیزی که این جا مهمه اون تقسیمات ریز نیست بلکه تقسیم قطع به طریقی و موضوعیه.

تو قطع طریقی اون چیز خارجی در عالم واقع حرام یا حلال شده و علم من هیچ تاثیر تو حکمش نداره، قطع من این وسط چیکارست؟ قطع من در مقام امتثال طریق، مسیر و راه کشف اون واقع خارجی هست.

در مقابلش شارع ممکنه بگه اون چیز خارجی که تو مطمئنی حرامه. یعنی خود شراب تمام موضوع نیست، شراب به اضافه ی قطع من، یعنی اگه یه چیزی واقعا شراب بود ولی من مطمئن نبوم اون چیز حرامه؟ حرام نیست.

این دست شارع که حکم رو ببره رو شیء خارجی، روی علم من یا روی شیء خارجی به اضافه ی علم من، با هم.

حالت اول که علم من هیچ تاثیر تو حکم نداره و فقط طریقیه برای رسیدن به حکم بهش می گن طریقی، بقیه می شه موضوعی.

#### بررسی متن کتاب الموجز، ص ۱۵۵-۱۵۶.

یه وقت شارع حکمش رو می بره به واقع یه وقت حکمش رو می بره رو واقع به علاوه ی قطع شما. اون جایی که حکمشو می بره رو واقع به علاوه علم شما، دست خود شارع که بگه کدوم علم شما، هر علمی؟ ممکنه بگه هر علمی، ممکنه. اگه بگه از هر راهی یا هر علمی می شه با شبیه طریقی، ولی ممکنه بگه هر علمی نه، مثلا اگه یه مرجع تقلید از راه رمل و جفر به حکم شرعی برسه معتبر نیست، چرا؟ چون خود شارع گفته هر علمی که برای شارع پیش بیاد شما نمی تونی تقلید کنی، بلکه از طریق علم هایی که از راه اجتهاد مرسوم پیش بیاد. این می شه قطع موضوعی. این که شارع در چه قطعی می تواند باشد یا چه قطعی نمی تواند باشد، دخالت می کنه ما کشف می کنیم که قطع موضوعی است، اگه هیچ دخالتی نکرده باشه کشف می کنیم قطع طریقی است. این ثمره ی اصلی تفاوت قطع طریقی و موضوعیه.

برای این که بفهمیم شارع چه حدی از قطع رو اخذ کرده باید بریم لسان رو ببینیم.

در عمل هر جا شارع قطع رو به نحوی محدود کرده بود، مثلاً قطع از طریق حس فقط (ایجابی) یا بگه قطع از راه رمل به دردم نمی خوره (سلبی)، هر کدوم که باشه کشف می کنی که قطع موضوعیه.

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته.

## جلسه ۱۰۰؛ فصل الرابع؛ قطع قطاع

Saturday, May 19, 2018  
10:22 PM

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»

فصل اول، سوم و چهارم کاملاً به هم پیوسته است و در واقع یه فصل حساب می شه. این یه نظام و ساختاریه و یه قلب محوری داره که تو فصل اول مطرح شد، اون هم بحث حجیت ذاتی قطع بود. فصل سوم که قطع موضوعی و طریقی بود گفتیم جاش اول فصل اول هست. فصل چهارم قطع قطاعه؛ به یه معنا قطع قطاع نماینده ی قطع های غیر عادیه. این به عنوان یه نکته و یه تکمله ذیل فصل اول می شه. فصل اول این بود که قطع طریقی حجیتش ذاتی است در نتیجه شارع نه می تونه حجیت بهش بده و نه ازش بگیره. هیچ دخل و تصرفی نمی تونه. یعنی نخواسته تصرف کنه. یعنی در موضوع اخذ نکرده پس طریقی است. حالا که طریقی است شارع راه مشخص نمی کنه. از هر راهی اون قطع طریقی به دست بیاید حجتش ذاتی است. قطع قطاع می خواد بگه حالا که قطع طریقی حجتش ذاتی شد، از هر راهی به دست بیاید همچنان حجتش باقی است.

قطع قطاع روح کلی اش اینه؛ این طور فکر نکنی که ما گفتیم چون قطع طریقی حجتش ذاتی است قطع های غیر عادی مثل قطع قطاع هم حجتش ذاتی است.

چرا بحث قطع قطاع انقدر پر رنگ شد؟ شما می تونی بحث رو کلی تر کنید، قطع از راه های غیر عادی و غیر متعارف مثل قطع قطاع، قطع از طریق علوم غریبه رمل و جفر، قطع از طریق خواب، قطع از طریق شهود و ... و اینجور طریق های غیر عادی. اون چیزی که تو فقه غالباً پیش می آد قطع افرادی که بی دلیل قطع پیدا کنند. این ها بیماری های شایع در بین انسان ها است. مثل وسواس. وسواس شبیه قطاعه. چون تو فقه این بحث مطرح بوده و راه های دیگه مطرح نبوده. فقها عبارت هایی داشتند مثل «لا عبره بقطع القطاع» یا «لا اعتبار بقطع الوسواسی» و ... این ها باعث شد که قطع قطاع محور بشه.

می تونید عنوان فصل رابع رو بذارید قطع های غیر طبیعی که غالباً قطع قطاع پیش می آد. این از محل بحث.

منظور از قطاع کسیه که از راه های غیر عادی قطع حاصل می کنه. عموم مردم از اون راه ها قطع پیدا نمی کنند. قطاع به معنای باهوش بودن نیست، منظور حالت باهوش بودن نیست بلکه حالت بیمار گونه است.

بررسی متن کتاب الموجز، ص ۱۵۷-۱۵۹،

من يحصل له القطع كثيراً من الاسباب التي لو اتاحت لغيره لحصل ايضاً.  
من يحصل له القطع كثيراً من الاسباب التي لا يحصل منها القطع لغالب الناس (قطاع).

ما به کثرت قطع کاری نداریم بلکه سریع القطع بودن برای ما مهمه.  
همه با یه شیوه های عادی قطع پیدا می کنند، ظن پیدا می کنند، شک پیدا می کنند، کسی که ساختار معرفتیش بهم ریخته، جایی قطع پیدا می کنه که معمولاً قطع پیدا نمی شه یا جایی که معمولاً قطع پیدا می شه به قطع نمی رسه.

رجوع به متن رسائل؛ جلد ۱ ص ۶۵ بحث قطع قطاع؛

تقریباً سال ۷۱-۷۲ کنگره ای برگزار شد و کتابی شیخ انصاری رو چاپ کردند که بیش از ۳۰ جلد شد و معروف شد به چاپ کنگره (مجمع فکر اسلامی)؛  
«قد اشتهر فی السنه المعاصرین أن قطع القطاع لا إعتبار به و لعل الاصل فی ذلک ما صرح به کاشف الغطاء قدس سره ، بعد الحکم بأن کثیر الشک لا اعتبار بشکه - قال : و کذا من خرج عن العاده فی قطعه أو فی ظنه فیلغوا اعتبارهما فی حقه انتهى».

پس چندتا نکته مشخص شد؛ نه کثیر القطع درسته یا حتی سریع القطع، قطاع یعنی «من خرج عن العاده فی قطعه»، یعنی کسی که از راه عادی خارج شده و از راه های غیر عادی قطع پیدا می کنه.

حکی عن الشیخ در متن الموجز صحیح نیست.

قبل از شیخ انصاری مشهور عدم اعتنا به قطع قطاع بوده بعد از شیخ نظرات عکس شده و مشکلاتی پیش می آد.

این متن تو کشف الغطاء آمده از کاشف القطاع؛ ذیل بحث صلاه (ذیل یه بحث فقهی) اینو آورده، ثانیاً ایشون نجفیه، اون زمان نجف مهد فقه بود و کربلا مهد اصول، وقتی اخباری گری تلاقی کرد با وحید بهبهانی، و این تقابل و غلبه بهبهانی تو کربلا بود، شاگردانشون هم با ایشون بودند، کاشف الغطاء هم شاگرد ایشون بوده با یه واسطه، میرزای قمی هم شاگرد بهبهانی بوده، اینا ها می آن نجف، عملاً نسل بعد از وحید، نجف خیلی فقهی می شه و کربلا اصولی می شه. شیخ انصاری سعی می کنه بین مدرسه کربلا که اصولیه و مدرسه نجف که فقهیه جمع کنه، و وقتی به نجف می رسه که کاشف الغطاء فوت کرده بوده و پسرش که شیخ موسی بوده جای پدر تدریس می کرده. شیخ انصاری ارادت عجیبی به کاشف الغطاء داره. تو بحث قطع هم سعی می کنه یه طوری نظر کاشف الغطاء رو توجیه کنه و بگه منظورش قطع موضوعی بوده. چون نمی تونیم بگیم قطع طریقی حجت نداره.

نظر کاشف الغطاء در زمان خودش مورد قبول شاگردانش هست، بعد شیخ می آد می گه قطع قطاع حجت داره، بعد از شیخ یه نفر هست که این حرفو قبول نداره که مهمه و اون صاحب عروه هست. ایشون نسل بعد از شیخ انصاریه، درسش رو تو اصفهان خونده، به نجف بعد از شیخ می



رسه، بین صاحب عروه و صاحب کفایه یه دعوایی بوده، صاحب عروه روحیه اش غلبه ی فقهی داشته و صاحب کفایه روحیه اصولی داشته. می شه گفت کسانی که روحیه ی فقهی داشتند بیشتر گرایش به نظر صاحب عروه داشتند. کاشف الغطاء می ارزه که احیاء بشه.

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته.

## جلسه ۱۰۱؛ فصل الخامس؛ علم الاجمالی او تفصیلی

Saturday, May 19, 2018  
10:22 PM

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»

بحث علم اجمالی یکی از بحث های مفصل و پردامنه تو علم اصوله. این بحث از نظر جایگاه شناسی تو دو جای اصول مطرح می شه. یکی ذیل مباحث قطع و یکی ذیل بحث احتیاط اصول عملیه. جای اصلی بحث همون جا است. مرحوم مظفر تو کتابشون این بحث رو نیاوردن. سبک ایشون مثل سبک شیخ نیست که بحث قطع و ظن و شک رو جدا کنن، سبک ایشون سبک قدما است که منابع اربعه رو جدا می کنند. ایشون عمرشون کفاف نداد که اصول عملیه رو بنویسند. این بحث رو تو الموجز ذیل بحث قطع می بینید و تو اصول عملیه ذیل بحث احتیاط. تو اصول مظفر اصلا نمی بینید بعد تو رسائل شیخ خیلی مفصل به این مبحث پرداخته. کل مباحث قطع رو تو ۴۰-۴۵ صفحه پرداخته که حدود ۳۵ ص اون مربوط به علم اجمالیه. این جا خیلی خلاصه اومده و بحثی پر اختلاف تو اصوله.

این بحث هم بحث مستقلیه.

تا این جا هر حرفی که زدیم درباره علم و قطع تفصیلی بود. علم اجمالی زمانی به وجود می آد که در خارج دو یا چند چیز داری. اجمالا حکم یکی رو می دونیم ولی دقیق نمی دونیم دقیق کدومه. علم اجمالی ترکیبی از علم و جهله. علمه چون قطع داریم و می دونیم یکی از مثلا یکی از لیوان

ها خمر هست ولی طرفی نمی دونیم کدوم یکی هست. آیا علم اجمالی حجت است؟ آیا هر چه درباره ی قطع تفصیلی گفتیم درباره قطع اجمالی هم هست؟ حجت هست یا نیست؟ حجت سه تا ویژگی داشت؛ کاشف از واقع هست یا نیست؟ منجز هست یا نیست؟ معذر هست یا نیست؟

مثلا سه تا لیوان داریم نمی دونیم کدوم شراب هست. آیا این کاشف از واقع هست؟ می گیم در حد خودش هست. یعنی می گه حداقل یکی از این ها شرابه. در حد خودش منجز و تکلیف آور هست یعنی هر سه تا رو نمی تونی باهم بخوری. معذر هم هست، فرض این علم اجمالی غلط بود، می گفتی قطع دارم یکی از این ها شراب هست ولی بعدا مشخص شد همه اش شراب بوده، یا همه اش آب بوده، حالا اگه حکمی برش بار بوده معذر هم هست. تو طبق قطعت عمل کردی.

تجری این جا مطرحه؟ مثلا می دونستی یکی از دو لیوان شرابه هر دو رو خوردی. این جا تجری مطرحه.

طریقی و موضوعی هم مطرحه. شارع می تونه علم اجمالی تو رو تو موضوعش اخذ کنه. می گه مقطوع الخمریه حرام ولو بالقطع الاجمالی. می تونه اخذ کنه به موضوع حکمش. می تونه ولو ... رو بیاره. ولی اگه نگفت «ولو بالقطع الاجمالی» چی؟ شامل این علم اجمالی هم می شه یا نه؟ شارع گفته مقطوع الخمریه حرام؛ از نظر استظهار زبانی باید مقطوع رو تفصیلاً بگیریم یا اجمالی؟ دو بیان این جا هست، بعضیا می گن منصرف در علم تفصیلی فقط بعضیا می گن اطلاق داره و اعم از تفصیلی و اجمالی هست.

حرف اینه که برگرد کل ابواب قطعو بررسی کن، تفصیلیش که بود اجمالیش حکمش چی می شه؟ مطرحه یا و اگه مطرحه چطوری؟

قطع قطاع هم همینطور.

نقطه ی حساس کجاست و کجاست که با علم تفصیلی فرق داره؟ فرض دو تا لیوان داری و می دونی و یکی شراب هست. جفتش رو باهم نمی تونیم بخوریم. قطع اجمالی اینه که یکی از این ها حتما شراب هست اگه جفتشو کسی بخوره قطعاً شراب خورده، و حرام رو مرتکب شده، حالا یه

دونشو چی؟ این اون سوال حساس هست. این رو نمی دونیم قطعا آبه یا شرابه. بحث های مهم این جا در گرفته. علما این بحث رو ذیل اصول عملیه مبحث احتیاط بحث می کنند.

بررسی متن کتاب الموجز، ص ۱۵۹-۱۶۱،

بخش اول؛ منجزیت علم اجمالی؛ یکی شاید بگه چون علم اجمالیه تکلیف به گردن نمی آره. ایشون می خواد بگه منجزیت داره، در مقابل کسی که می گه مثلا سه تا لیوان داری از آب یکیش می دونی شرابه، اولی رو بردار، یقین داری این شرابه؟ نه، بگیر بخور، دومی چی؟ نمی دونی بگیر بخور، سومی چی؟ بگیر بخور. چجوری جواب می دین؟ ببینید دو تا بحثه. یه بحث حداقلی داریم و یه بحث حداکثری. حداقلی اش اینه که سه تا رو باهم نمی تونی بخوری. به این می گن حرمت مخالفت قطعی. یعنی یه قطع اجمالی دارم که یکی از این سه تا شرابه و اگه سه تاشو بخورم حتما مخالفت قطعی با امر مولی کردم. یه نتیجه ی حداکثری داریم؛ آیا موافقت قطعی واجب هست یا نیست؟ موافقت قطعی یعنی هیچ کدوم رو نخوری که مطمئن بشی و یقین کنی که با امر مولی مخالفت نکردی، این می شه وجوب موافقت قطعی. ایشون می فرمایند نه تنها مخالفت قطعی حرامه بلکه وجوب داره موافقت قطعی.

اصل بحث و نقطه ی گیر دارش اینه که درسته همه رو نباید بخورم ولی کی گفته هیچ کدومش رو هم نمی تونم بخورم؟ جواب این تو اصول عملیه هست.

و أما كفایه الامتثال الإجمالی ...

تا این جا بحث سر ثبوت تکلیف بود، الان سوال اینه که آیا با علم اجمالی سقوط تکلیف هم امکان داره یا نه؟ این بحث دقیقا همون بحثیه که اول رساله ها می آد، آدم یا باید اجتهاد کنه یا تقلید کنه یا احتیاط. این «یا احتیاط» دقیقا چیکار می کرد؟ احتیاط یعنی طوری عمل کند که یقین کند امتثال امر مولی کرده. مثلا برای نماز ظهر و نماز جمعه هر دو رو بجا بیاره تا یقین کنه امتثال امر مولی شده به این می گن امتثال اجمالی. یه اصطلاحه.

یه عده ای هستن که با احتیاط مخالفن، می گن وقتی راه بازه برو تو ادله بگرد، اجتهاد کن وظیفه‌تو بشناس بهش عمل کن، یا نمی تونی تقلید کن، این ها احتیاط رو قبول ندارن، می گن کی گفته احتیاط در عرض اجتهاد و تقلیده، چرا؟ چون احتیاط یعنی امتثال اجمالی. می گن مولی دین رو فرستاده که بدونی دقیقا چی خواسته همونو عمل کنی. خلیا تو شیعه می گن کفایه امتثال اجمالی؛ یعنی گرچه می تونی بری بفهمی دقیقا مولی چی خواسته و به اون عمل کنی، یعنی می تونی اجتهادا یا تقلیدا بتونی علم تفصیلی پیدا کنی ولی به همون علم اجمالیت عمل کنی.

این آقای سبحانی نظرش اینه که می شه. ولی این جا آراء و نظرات زیادی وجود داره.

ص ۱۶۱؛ ثم إنَّ العلم بالتكليف قد يراد به العلم الوجداني ....

این جا یه نظری رو امام ره دارند آقای سبحانی هم موافق نظر امامه، کاش این بحث رو این جا نمی آورد.

شیخ انصاری می گه بحث اجمالی رو تو دو جا می آرم یکی تو قطع تا از حرمت مخالفت قطعیه بحث کنم، یکی هم تو اصول عملیه هم از وجوب موافقت قطعیه بحث کنم. امام ره و آقای سبحانی می فرمایند این ها در دو جا می آد به یه دلیل دیگه، می گن اگه اون علم اجمالی وجدانی (قطع داشته باشیم) باشه ذیل بحث قطع می آد و اگه وجدانی نباشه بلکه از ظنّ معتبر باشه، ذیل بحث اصول عملیه می آد.

کل مبحث می خواد بگه این جا درباره علم وجدانی بحث شد و مباحث مربوط به علم به قیام حجت شرعی تو اصول عملیه می آد.

والسلام عليكم و رحمه الله و بركاته.